

صِحَّةُ الْعِدْلِ
بَابُ اولٍ فِي ذِكْرِ اسْتِرْغَرْ وَ جَلٍ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس و صاف بحال ذاتی است که میزبان بوده
 لیکن نه فرد بدون وجود دشی می باشد و لایرانیان بگویند خود
 بشان علوی که بوده است بدون تغییر و تحول ممکن است
 و صاف ذات مقدس لاجل عدم وجود دشی می باشد و لایران
 نکرده باحدی معرفت کند و آنست خود را لاجل تعطیل و در
 بالکل موجودات دشمنا خواسته است احمدی او را بعلت
 وجود احمد نزد اور عبارت نکرده است اور احمدی شاید که
 لایران بسته ذات مقدس اور ابرهیمی که اراده محبت است

ادگر وه نزد حق و کل خلق مرد داشت لاجل ایکه طلب میباشد
 نموده و کافر است افتد یکه ادعای معرفت کنند او را نموده
 لاجل ایکه ممکن نیست شناختن او از برای خلق هر
 کس اراده توحید کنند ذات او را نمایند و آینه مشرک شده
 لاجل ایکه غیر از ذات توحید نمکرده ذات او را غیر از او
 شناخته ایم او را داوست ساختی حمد و بحمد شناخت
 خود خود را و منزه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات
 تبریز و تقدیس و نیست از برای او دون ذات او
 و صفتی و سی و همچو ایشی لا الہ الا هو آیا که فضیل دایا ک
 نستین و ما سوی او مجھولند نفس ای باع و ایشا، نیست
 نایین او و ممکنات و صلی و نه فضیل ایشا ایم نموده باحد شا
 هست از بجهوده عدم صرف مشیة المعنیه او نیست داده
 هست نفس خود لاجل تشریع ایمیل کنند که بعیت خود

عواینده و کل خلق را بوجود او بوجود فرموده چند عالیست
 او و نام است صنع او که کل اشیاء را از میان حرف لایک
 عدم صرفت لامشی بفسه اخراج فرموده و آن ملک
 خود حکم فرموده تا آنکه مبتخل شوند بتجاه نفی بحث کل
 موجودات و مثلاً اراد شوند تبلوئ اثبات محض کل کانتا
 پس از برای او است کل خلق بعد غنا ذات مقدس او
 و او است از کل خلق و حال اینکه مالوهی نیست در زیره
 عالم است بجهل شیئی و حال اینکه معلوم نیست درست
 غزاد و قادر است به کل شیئی و حال اینکه احاطه نکرد علم
 بقدیمی سرای ذات او لاجل اینکه با او مقداری نیست
 که علم فعلی کرید کل اشیاء در ماکن وجود دیر و کوئیه دمحضر
 ملک او بوجود است و او است عالم بحیثیه اصل خلق اشیاء
 و بعد از خود اینها بنیاده غنی نیست از ماسک خود دیگران غذا

که دلیل وجود است. بی وجود شیئی اعینه دلیل است
 او بجز شیئی بوجود معلومی و من است غفار میکنم بسیار
 او دلایل نبوده ام بخوبی او از صفت کل موجود است و
 نعمت کل عملنات لاجل آنکه هر ذکری فیض است از
 برای ساخت قدر او و هر صفتی که نسبت از برای
 ذاتیه غیر راو و بسیاری از برای احمدی ممکن نسبت غیر از ذاتیه
 و اعتراف بتفصیر اگرچه در عین ذکر علو و حید و عظیم تفیرید
 ذکر غیر بعيد است ولی غیری در مقام علم نسبت آنکه
 معتقد باشد اعتقاد نماید باشید دوام ملکت در ملکت ا
 دنعت ممکن ممکن است و صفت معتقد غیره است و معرفه
 نسبت ذات از ذات از برای او مذکور نسبت ذاتی به و
 ک ذات خود را نموده از برای عملنات داده جل و عظم است
 از ذکر علو و عظیم نسبت میشود یک سخن ستایش شاهد

جزاً و دانته الالا هم الاعلى العظيم و درودي نهايت
 سلام بي بديت لابن بارگا مجددت كده هم مقدس او
 در ملا اعمعن و عالم عما، محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
 اشتفان اسما، محمود حضرت رب العزة جل و علا و
 خداوند اچگونه شنا، گويم مظا هر قدرت تورا و حال نکم
 بيد قدرت خود بر الواح افده موجودات سطور فرموده
 لا احسى شاء عليهم كما نت اشنت عيدهم رب كل عين
 نفعيتك و دایتك بدمام عزوة ذاتك كما نت انته
 انت الغیر القوى احمدك اللهم و اصلی عليهم و
 اقول بحکمك فيما نزل فيكم بحکمك رب
 العزة عما يصفون وسلام على المسلمين واحمد رب رب
 العالمين بعد بيان بحکمك عبد مفتخار الى الله وعزم
 بحبل الله كبعد از جوع ارجح کاتمام حجت باطماع علم بر

غل

کمال عالم بکتب مملکه و صحائف مستقیمه شد بود کتب کثیری
 ازین کل سلطرا را بهل علم و بیان در پیش خود بجز اخراج از
 بازیل در اغذیه آبایت اینها احمد بن عیزر از خل غیر اهل علم
 سجل آبایت عربیتیه نموده دارانجا یکمکه امضا آد قضا آجا کر
 باجا بست اینها در بیان اصل فارسی در دین مسین شده
 بود حکم رجوع باول عالم بالکتاب اول شده تا انکه
 طبیع شمس میباشد از این غلوات دهان، برخود مسین باه
 در هاسته المقدسه ۱۲۶۲ بازیل همه مسترگشته و
 منواران این شاه عظیمی و علیله بکری بوده که بخدمت مشتری
 از کتاب شرف احیان و احیب اهل کواف از ارق غیب
 طایع و با استمار عیزر را آبایت قسم و خفر از سعادت لایح لامع
 خلاصه الحکم و المنه کا همو اندله و مستحقه از انجا یکمکه اباجات بکشش
 حیات بکشش روح حیات خاشعین است بازیل همه بدل

اهل بابن عجیب اکسخ انسان بین ایات عجمیه
 خصیقت عربیه از بحر عجز و حزن خود علی بال پنهان منی چن
 السُّقْلَةُ حِيَاتٌ وَكَذَّةٌ مَعْارِفٌ اصل و فرع عطا شده تا
 انکه جمیع اهل عالم از عالم و مضرط بسلیمان سنجاق صبح از ل
 ذر شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و آله بوساطه عدد او
 متسلیح شده در مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احمد بن
 کشته در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت مخفیه
 بر اسان سر و هر جاری نسازد تا انکه از فیض از ل و
 نفحات شمس این دو هیچ شان محبوب نماند

آلا يا ايها الملا، رکوا افسکم اذا جدت الشمس با الصبا،
 و ادبرت اللیل بالقصبا، وجا، الحکم من کان شطر من ارض
 السما، وحدست الارض با حلها فوق الماء، قد نظرت الى افق
 نفع ارض التطور و اضاها، التطور زده طیارات العبطون و عنق

ظادوس

ش و میس المـآء عند اول السرطان و صاح الـمـک
 نیل الـبـر قـار من اخـسان الطـوـبی بـهـنـالـکـت فـآنـالـعـاـمـونـ
 و خـسـرـالـعـالـمـونـ وـانـمـیـلـذـکـتـفـلـیـعـلـالـعـالـمـونـ
 انـفـیـذـکـتـالـکـتابـفـلـیـسـتـنـافـالـعـالـمـونـ

باب الشأن

نـبـیـانـالـقـسـطـاسـسـبـاـبـرـاسـدـعـرـجـلـ
 بـدـانـاـیـسـائـلـاـنـنـعـطـهـاـصـلـوـفـرـعـابـکـحـضـرـتـشـ
 الـغـرـةـتـلـخـیـفـبـاـجـدـیـنـفـرـمـوـدـمـگـرـدـوـنـوـسـعـوـظـتـاـنـ
 وـاـصـلـوـفـرـعـوـدـینـدـرـہـرـعـالـمـوـزـمـانـجـوـلـاـرـادـهـخـداـوـدـکـیـ
 طـوـافـمـیـکـرـدـهـوـخـنـقـہـرـشـنـیـرـجـیـنـبـدـانـمـیـلـخـنـقـ
 نـفـسـخـودـکـرـذـفـقـامـنـظـفـذـکـرـانـبـوـدـهـنـاسـتـاـمـایـکـهـاـیـاـ
 لـاـنـسـایـلـهـاـاـزـبـرـاـیـتـوـرـعـلـمـخـداـوـدـبـوـدـوـبـقـیـمـمـشـاـبـهـ
 کـمـکـمـکـمـاقـمـاـوـلـتـوـفـرـعـمـقـامـمـاـنـیـهـتـبـکـمـشـقـمـوـبـلـاـ

از خلقت نظره علقة هست و چیزیں الی مانهایه له بینها نمکه
 حضرت رب العزة مقدار فرموده دویل بر این امر خبر مقدمه را
 که حال تجذیبات قدرت هست حال که ملاحظه نقطه حقیقت را
 در کلیشی نمودی حکم دین را حرم جهان یقین کن که یوم نظمه داد
 در ایام اول بیان ادم علیه السلام بود و که هنوز ان زمان
 حق واقع در مقام نقطه حقیقت واقع بوده اند و یعنی نظر
 دین و هنوز آن بقدر تشریف نموده اند تا یوم حضرت
 محمد پیصلی پسر علیه و آله که در مقام دین و هنوز آن به قام
 فکون اعظم لحاظ آن شناخته خلق آخر رسید و بوده
 فتبارک بهتر حسن این القین و از رنجته هست نفع شرایع
 عل لاجل آنکه تکلیف که یوم نظره بوده هرگاه بیوم مخفیه
 شود و مخفی طلبم است و بعد از آنکه تکلیف تمام خلق چشمیه
 نعلق گرفت سبلت آنکه تبدیلی از برای از مقدار نشده این

مژه

شریعت مقدسه هم نفع خواهد شد بل حلال محمد حلال
 آنی یوم القیمة و حرام محمد حرام الایم القیمة اجدارا
 نطفه دین داخل ان مقام خلق انسانه رسید خداونه
 عالم ایشان را تکلیف با دامر دین بین فرموده و با سبزه ع
 مشتر توحید دین بر رسیده حفظ دین داخل ازرا به پاره
 نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین با اول سنه
 بلوغ رسیده غایبت از برای حجت خود امر فرموده و حلا
 حکم با اتباع حجت خود فرموده تا آنکه بمحابه ایشان نفس ترقی
 مقام عندهم و اجهما و از برای ایشان حاصل شود و در عرض
 دو ماهه اختلاف در میان فرقه محقق مقرر داشته تا آنکه
 کل از خوف خداوند و گلکم دین بمحابه ایشان صدقه داده
 شده بنایم عمل مستغنى از اتباع دیگری شوند تا آنکه بل
 بیوم طلوع قمر لایح از طرف شرق بنقش کلام امیر المؤمنین

علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین اینسته که
 نازل از حکم دین میین دور نموده تا انگه اهل غیر شریعه
 که مقصود بازدشت مملکات است از داروه فائزین خارج
 شوند تا مشیل ربانی اگر کسی عمل کرده بشد بین رحالت
 صلح ایشان علیه داله در همها معمام عمل و افرار برایست
 اهل بیت عصمت سلام آن به علیهم آماده باشد ولیکن این
 از حکم حیین این روح رحمه به علیه که یکی از وکلای ایام
 غیبیت صغری بود نموده بشد شکنی بیست که شملهای
 او کلآ هبها مشور است لاجل آنکه ثمره کل این اعمال طا
 خدا وند است از افرار باد و فانه نی بخشید عمل احمدی در
 تصحیح زمانی مکار که اطاعت اراده و حکم خدا وند برادران
 زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر صحی زیر حکم حقیقت شد
 بر آنکه امر خدا وندی در هر شان از هر من الشی است و این

برخدا وند عالم جل عزّة المتعالی جسمی نیست بعد از آنکه
 در ایام عیوب اختلاف شنبه‌ای رتبه رسیده دقاچل
 بصفای شتر توحید نزدیک گشته فرض است برخانم
 رحمت خدا وند عالم که از جانب حجت خود عبد را با محبت داشت
 محب و انها فرماید تا آنکه سبل اختلافات را بعفوه
 وحدت بر ساند و همین فرم که صل دین و حل آن از عالم
 جسم ترقی نموده فرض است که محبت آن عبد از فوق عالم
 نمی‌ردم مگر درین مردمی که در عرضه -
 عقول که مقامات معرفت و تحریر است بوده باشد و از
 آنجاییکه تصویق این امر را غلب ناس صعب بوده این
 مقامات عظیمه را بمقام جسد کلمات آورده بشائینکارحد
 قادر نمی‌باشد دندانی از برای آن فراز نداده باشک
 بر کل موجودات حجت مثل شمس و سلط اللہها باشد پس این
 عجیب است ضرع زبان العزة و پیغمبر ایام است قدرت
و زینه بر: حضرت برسانی

ک در بحوث اخلاق دین عبیدی را از عجیبین شجاع فرموده
 بایان او را بآیات مفتح فرموده بشاید احمد قبل از
 آن سبقت مثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت
 تکلم نماید بل اما مثل مسلطونگیر دانم بل اسکون فکم از این
 شاید آن بآیات اسرار اند فرق ننماید و نسبت نکردن
 مثل آیات فرقان بل آیات است که جهت دارد بر کل اهل اسلام
 و مثل این در صورت و معنی مثل صور زیکه در آیات پیغمبر حکایت
 ننماید و کل آن یکیه خداوند از انسان من جباری فرموده معنی
 و لفظ آن در مقابل یک حرف از کتاب الله و کلمات
 اهل است سلام تبه علیهم معدوم صربست و تا حال انجام
 که در کتاب عدل مشاهده شده و چهارده هزار آیه منقصه است و
 یک آیه آن در حجت کفایت میکند اهل ارض را اجل اینکه
 بعطرت محض من فضل تبه ز خزان غیب طبیعت شده و چوب

من

نیست مردم را لاجل انگه بعد از زرزال کتاب است در بحبوحه خیل
 فضای احت و کلام ده سال احمدی او عمان نکرده بعضی
 اساطیر اولین بعضی مثل کلات آیه‌های بعضی
 فضص آیه‌این میگفتند تا اخراً امر شاه عجز نموده
 اعتراف نمودند ای شامل صحیفه عمال سنته چهاده
 باب هست و کل ایات آن دویست چهاده آیه میباشد
 بر کل علماً، عرب و عجم عرض کن بحق خداوند یک حضرت که
 اکر جمیع اهل ارض جمع شوند مثل یکی ایشان نمیتوانند
 آورد چنانچه از دوم طیوع این امر ای اللآن بحق خداوند که
 عالم هست چنینی یک آیه از احمدی نمیده ام و از حدیث
 جندل ایات را نموده یک حديث خوشم نمیتوانست باید
 دمنشی و عمال هست و اگر کسی اهم کلمای ذرگیب نباشد کلام است
 مسرود هست نه انگه از فطرت است تو نیسته بلکنم نماید و نگه

اورده از صورستیزی هاست کسی بتواند متعابله باشیم اما نه
 که مثل صاحبین کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر
 خود اگرخواهد غیراز آیات تخلص ننماید در هر امر بتواند و
 عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که تجربه امام عصره اسلام
 دارای جمیع آیات باشد بله حق است ولیکن یک آیه
 دارد که کل آیات نزد آن معدوم است و اگر ایمان غیر
 این نکند حجت تمام است بلی اگر حجت آن از غیر آیات بوده
 باشد فرض بوده برآن که هر کس هر خواهد ایمان نماید
 ولیکن حال که حجت آن میمین بر کل آیات جهان را نهاده است فرض
 برآن نیست و حجت آن بالغ است بر کل خواصه بالغ نموده
 الا آن آیه مانند این آیان ایکنی خواهد بود که کتاب بعد از کتاب
 آیات نسبتی داشت بعد ذلک کل المثلین من جمیع ائمه میسلون
 و اگر قاعی بگوید این حجت صفت خود است بر زوده است

مثل

مثل آنچه در قرآن گفته شود الحرف بالحروف و هر کار دکاری
 بگوید و بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است
 افزایست بر کل آیات نزد قاعده الهیه که مثل آیات
 قرآن است جاری گشته و غیر این که زب شیاطین نیم
 علم کا تبیین است و اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب مثل
 صحیفه حرمین یکیت حرف لعن و ده حرف بدون ربط پیدا
 نمایند بر قواعد کتاب است و قوم هر آسینه قادر بخواهند بود بل
 یک آیه که مثل قواعد قوم ادعا را نسبت میکند و کافی است
 همین یک آیه واحد کل اهل مروأ این بنیتمکم و ادخلوا آن
 پسرگلمم کونوا احجاره سجین منضد و همین آیه از برای اهل
 شکن و مجدد کانی است بد و امقدرات نهاده و سبب حیثیت و
 وید آنکه خداوند عالم کسی را نخوب از برای محظوظ دین حجه
 خود فرموده و حجه اسی و افسه و برای این قاعده بزرگ او جا فرمود

که در عجیب نشود نامنوده و در این آثار حقه نزد واحدی (علیهم السلام) نگرفته بل امی صرف بوده در شل این آثار دنای حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشود نامناید و ممکن نیست بعد از آنها که قدرت داشته باشند نوع از کتابات که با خاکی از پیغمبر امده و حکای از عرفان اطمینان عجز و عدم علم نظروا به معاشرها نموده و حال آنکه حروف بیست و نه کاره بید علامه بوده است و این پنج بیان بید احمد جاری گشته و ممکن نیست هر کدام عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب است بر فطرت آباقی نوشته طی هر مذیود که امر بعایت عظیم صعب است و در حق احمدی ممکن نیست آلا من شاهد هست از انجایش یک تدری کامله خداوندی نام سرت سوا این آینه غلطی و حجه کبری ششون لامه توییه بحجه به صاحب این امر غلطی فرموده که هر زنی روحی یافته نماید که این آیات بخیر از خداوندی

در حق آنچه ممکن نیست مثل اینکه در عرض دوازده ساعت
 یک صحیح نهاده بلطفاً اغلب از قدر آن جباری رود زکدام جست
 از این عظیم نیست که انسان بتفاهم و روح مناجات کنم
 مقعد انس با محبوس است رسیده باشد چنانچه در معنایی از کتاب
 عالی تر از این متصد بر نیست چنانچه حضرت صادق علیه
 السلام در مصباح الشرفیه صریح بیان فرموده اند والی
 الان از آنچه از حکما و علماء اینتفاقاً بهم امظا هر چند که
 شده بود لا بد صحیح است از ایشان نامه باشد و غیر از اهل
 عصمت علیه السلام مردمی اینتفاقاً آنچه نشده چنانچه
 سو لفظ حق یعنی عظیم معتبر آن به سلام است صریحه را کلمات
 ایشان نوشتند در حق صحیح است چنانچه کل علماء زبور اهل
 بیت گفته اند و مشابه صحیح سعادوت نوشتند اند چه گونه
 در حق صحیح است چنانچه اثبات و لبیت حق را کل بینایند

در این صحائف محدوده که امر از عالم حد بل انتقامیه و مادر آن
 آن رسیده تو قفسه همیانید فاعذ بآتش من خلواه شد
 فانه کان للانسان عدو میین و هرگاذی علمی موافع نظر
 کند میداند که چقدر امر صعب است مقامات بکار از فوق عالم
 عقول است اقرب از لوح انصبر عالم الفاظ که جسد است
 آوردن با علاوه ترتیب این در باطن وظا هر میداند که
 چقدر امر عظیم است بحق خداوندیکه قرآن را برخیر رسول
 صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند
 با فضاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه عظیم از کل علوم و اکرم
 طاعت است لایسما و قصیده معمایت عالیه را بگلمات
 بدینه طا هر نماید و هر که تشیع در حنخهای صاحبین کناد
 نموده میداند که معانی دال الفاظی که از مدار عینیت عالم ظهورده
 که در بحیثیت ارادتیه ماثور نمیست و توهم نهایی که میگوییم

این دعوات اتم و عظیم است نه تنین است بگش خداوند
 آن بند را بولایت مظلمه خود طا هرفزوده که وجود حسنا
 من و کلمانیک از انسان فیلم من جباری شده و باذن آن
 خواهد شد معادل یک حرف از ادعیه اصل عصمت
 سلام آنسه علیهم نخواه پرشه لاجل آنکه ایشان در مواد
 مشیّة اسر کنی نموده اند و باسوامی ایشان در اثر فعل
 ایشان مذکورند و این العلی من بد المتساول و بمحاجان
 عما يصفون و ثانی از شیوهن مقامات قدوسیت
 که در خطبیات باعلی کلمات فضاحت و بیان از قلم سهل
 از کلیسیی از میداد جبار گشته و برگا و کل جنت صاحب
 این مقام یک خطبه از اینچه طا گزگشته بوده کافی بود کلی
 در حال آنکه کل من بینید و میدانند که علیا بعد از علاوه خطب
 و تذکر عدا پچه مشقها یک خطبه انش آمیکنند و آخر الامر

بعد از آنکه در مقابل خطبات عظیمه میگذردی بیش صدیان
 پس پیگوید خداوند حکم کند با این کلی حق هرگاهه اغتنای
 از این امر نمی نمودند طلبی برآحدی واقع نمیشد و حال آنکه
 آنچه واقع نمیشود ذنب آن برایشان است الی یو لم عاد
 و ثالث از شیوه حقد نهود علم صاحب این مقام است که
 مقامات غیرین بیمه عالیه را بگذارند مخصوصه بیان نموده
 بنا نیکه از احدی از عملها این قسم باین صادر نشده و از
 نوشته بدلیل حکمت که عظم اول منصوصه است حکم نموده
 و در اغلب مقامات ذکری زو بیل مو عظیمه حسن و محاذله
 نموده تا آنکه مردم را از رد قوف در این حدود ببعیده ترقه
 بدل اعلی دهد و هرگز از اولی الالباب که شرح سوره
 و صالح و جواب دسوالهای اهل علم را شاهد نموده نمی
 باشچه اشاره شد و نموده مطالعه کیه علیه در مباحثت خدیده

ذکر

ذکر نموده اند در کلمات برعیه بوجه آن مختصر از صاحب آیا
 ط برگشته که کل اهل علم افراد باین من قدم من هست
 العظیم نموده اند و اینکه بعضی هنایات تبدیل کنایات
 و بعضی بخلاف قواعد اهل سچات جاری شسته لازم است
 که مردم بغيرین نمایند که صاحب مقام پرسیل تحسیل اخذ
 آیات و علوم گردد بل بنور تهدیه صدران تشرح اجلوم آئینه
 شده و تبدیل را بشان بدریج خلاف قواعد را بقاعدہ
 آئینه راجح نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتابت
 اکثر من این بحصی نازل شده چنانچه کلمه که مقام نمایش
 است خداوند عالم خیر نزدیک از این فرموده نی توله و کلمه نسخه
 اسمه تشرح و در مقام صفت موقت احمدی اکبر نازل فرموده
 فرموده ابراهیم ہرگز کسی اراده نموده قواعد آئینه را لمن شاء

منکم ان یتفهم ای بقواعدالایسیه او بیان خر ای بقواعدقویم
 اذ اینم کانو اقام سوا جا همیین و چنانچه نازل فرید و چنانها
 قواعد کل اهل علم این کلمه را ان همان لبا حران نانگه
 کلم یقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندیست به
 وضع غیرابلی بیان یعنی قسم که عالم ترقی نموده کلمات داشته
 ترقی نموده چه قریبست که برمی طایع شود که آیات تهمه بغیرروا
 داعرب مصطلحی بن قوم قرانست شود رب بخل نه فرج
 آل اسره بفضلات آنکه ذمن قدیم و بعد از آنکه عالم باش
 منفیه علیکه شدی بدآنکه امر زرد طافه ایشی عشرت راه اختلا
 پنهانیت رسیده بعضی بکم اصولی مشهور و حق را بعد
 عمل بطن که مجمع عليه ایشان است با خود میدانند و بعضی ایم
 اخباری مشهور و حق را بعد از جمیعت غیر عقل لامع با خود
 میدانند و بعضی بکم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قد

آنند ترتیبه مشهور و حق مخصوص خالص را با خود میدانند و حال آنکه
 قشری از کمالات آن بزرگوار را در کم نگردد... و بعضی از این
 صنوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود میدانند و حال
 آنکه از باطن و ظاهر هر دو محبوب و در افتداد آنده بلکه مخصوص
 طرق تعلیم و شرک را خستیار نموده اند من حیث لا اعقولو
 دشکی در چیزیک از این مذاهب ابعده میست که اختلافات
 مالانهایه در میان ایشان است بتجذیکه بعضی بعضی ایشان
 یعنی اگرچه غیر از این چهار فرقه مشهور و هم بعضی خود را
 رئیس فرقه گزنه اند مثل صدر ایشان و هشباہ ایشان^۱
 برکت خود را حق مخصوص و مساوی خود را بطل مخصوص میدانند
 چه محبوب تکلم نموده شاعر عرب و علایی عین و صلاحبلیل^۲ و
 سیلی لانفر رحم بندا کا اذ انجیست دموع من خنده بتیر
 من یکی من بندا کی و دشکی میست که حکم مخصوص در میان کل

کل این اختلافات فرود ائمّه نیز بوده اگرچه اخراج غیر
 آن هر کار و محبت مسد حركت نموده اند و جد و جهد خود را نموده اند
 مصاف بوده اند هر که با پنجا هتم شد ز رسیل فصل اما
 غائب عجل اند فرجه عبیدی از عبید خود را از پنج و سه عجاوم
 و شراف محبب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و
 حکمت حقده که عظم کل خیر است با دعطا فرموده و چون از
 زمان که هتل آن عظم ایستاده این خدا فتحار نمی نموده شنید
 هم که مبعوث بود و عظم آن آید در میان قوم باشد مبعوث
 کرد و که اولی الاباب مقام تصدیق باشد و حق نهایت داد
 شببه نیست که در این زبان شرف علماء، عالم لغات قرآن
 و احادیث و شرف عز و ابد فائق بواطن ملا و اعلی بوده و
 ولایل این فرض نیست که عبد محبب از ما بین قوم عظام این ایا
 که علم باطن یا بن و فضاحت ظاهر یا بن بشهد مبعوث گردد که

جمیع برکل علماً و عزقاً، نام و کامل بشه و بمنفس و قیقی که
 در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را اخیر من المئس فی نقطه
 الرذال مشاهده نماید و هر ادیب فی نظری که در حصت
 آیات مشاهده بطرف ابل بایان نماید امر را در مقام
 حق پیشین بل عین پیشین می نماید امر را بعد از طلوع غریب
 لائج از طرف شرق که در حدیث امیر المؤمنین علیہ السلام
 امر را بنای آن شده برکل فرض است طاعت و محبت اور
 طاعت احکام آن دهیں است وین خاص خداوند
 احمد کرسی میخواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق
 مودود و گرسی میخواهد تکمیل نماید از برای نفس خود تکمیل
 مودود و محبت خداوندی بازخواست برکل عالم الایا ایهالن
 من عرضی فقد عرضی و من نمیعرفی فاما دادا عزوف شفیع
 احبنی فقد احبابت در رسوله دادیم اله و من حملی فقد جعل

در سوله دادی آن ره کفی بملک النفس فخر آدگمی باشد علی شاهزاده
 و بد انکه این ظور آیات و مناجات و علوم لریته از نویس
 است که شاپدۀ نموده با انکه دیده رئیس مطهر سید الشهداء
 علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر برادر و مذکور در
 هفت جر عده دم از کمال حب از دم انجاب شهید نوشیده
 و از برکت دم اخیرت است که صدر آن مثل این آیات و مناجات
 بحکم شرح گشته الحجۃ اللہی اشتری دم جسته و جعله حقیقته
 فوادی ولذکن قد نزل بهلی البلا و با مضایه فاتایسر دانی
 ایمه راجعون و ان مثل ذلک فییعمل العاملون :

باب الثالث نی معرفت تبر و معرفت اولیا ره بنا امریه غیر
 بد انکه اصل دین معرفت تبر است و کمال معرفت تبر است
 و کمال توجیه صفات و اسماء است از ذات مندرس او
 و کمال درود تجویه احمد است بعلم علیع و شاپدۀ قبول وجود
 ان

آن وحیقیقت این مراتب ای ربہ وحدت که با
 عرفان دایعان بوجود حضرت رب العزة حاصل است
 و بدآنکه ذات قدرم ظاهراً آن اغش باطن او است کنیت
 آن اغش ذات است و لم نزل بود و وجودی از برگها
 شیئی بود و عالم بحال است و وجودی دیگری در
 ربته او نیست و هر شیئی که هم شیدت با احوالی شود
 سوای ذات لشکر خلی است و ذات معرفت نزد حمد
 نیست زیرا که معرفت فرع وجود اقران است و ما سوای
 آن وجودی در ربته آن مدارند چه خداونکه با قرآن محتاج
 واحدی نشناخته است خداوند را غیر ذات مقدس است
 واحدی توحید نکرده خداوند را غیر ذات مقدس است او دیگر
 ادعایی معرفت او را نماید کافر است پس ذات اغش خود را
 که ممکن و حادث است دیگر کس که ادعایی توحید او را نمود

مشکت بشهادت نفس خودش که ممکن نیست افران با او
 و ممکن نیست جبل اسم وصف او برای ذات او دلیل و
 سبیل نیست از برای احدی لاجل معرفت اولم بزرل
 دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن ممتنع است که دلیل او
 واقع شود هر کس که توحید طور آن نماید نباته لذاته متوجه شود
 بعایت فیض امکان و هر کس که توحید طور آن نماید ممکن نباشد
 دلیل معرفت او گرفته محظوظ باده از فیض بعایت ایاع لغتیه
 و ظهور خداوندی اعرف اهل جبل و اکبر است از اینکه
 بخلو خود شناخته شود بل اما سوی پنهان معرفت بوجود او و
 قائلین بوجود مشکر کند بشهادت خود وجود لاجل انکه
 وحدتیکه اثبات میکنند فرع وجود اشین و آن لغتی است
 و اثبات وحدت ارجح مقام است و چنین اشعاری که
 علت وجود ممکن ذات حق و بر بسط فهایین قائل گشته کافر

لاجل

راجل نک عذر نمی‌فرمایند با مدلول در برابر فرع وجود داشته
 است و هر دو معنام بطل محض است بل حق شانع نداشته
 حق نهست و ختن عکس و شیوه سواست خلق ممکن معمول
 نیست ولهم بزرل حق حق نهست و معرف شیوه نیست لا
 بزرل خلق خلق نهست و اقرار آن بازدشت ممکن نیست و از
 اینجا یکباره خداوند قدیم خلق را به تهیه عرضان قدرت متخاله شان
 خلق فرموده و ثوابت عقاید را علیت چیزی امر فرموده خلق
 فرمود مشیت را لام منشی بعلیت خود مشیت بل کیف
 و لی بیان و بعد از آن خلق فرمود کل آشیا و را بعلیت او
 و ممکن نیست خلق شیوه کسر فرسش مشیت برآورده شود
 آن به هفت مرتبه از امکان کاراً این در حق عکس ممکن نیست
 و آن هفت مرتبه مشیت دارد و تقدیر داشنا و اذون
 و احیل و کتاب نهست و هر کسی عقاید نماید که خلا نداند خلق

مودو شیعی را ب عدالت این مرتب سمعه شخص هم به کافرا
 داده ای ذکر شیعی بلا اطمینان و کفر شیعیت وجود شیعیت است
 و حبیش اعلان وجود شیعیت اراده داشت و حبیش کر معاً
 قدر داشت و ظهور این ثلاشه رتبه قضایا است و در این مشتمام
 فرض داشت بر کل ممکنات اعتراف ب بدای حق سبحان
 تعالی لازم آنکه بدای نیت بعد از قضایا ثابت است
 حکم ادن و جل جل کتاب بعد از امضای اول حضیقت ابداع
 تسر اخراج وجود این سمعه در عالم غیر مشهود است که ظهور
 چهار دفعه معتقدس بود و میشد و سبحان تقدیم شرک
 و بدان ایسائل که حکم آزادیل بر وحوب صانع و عنان
 بر وحدت او و کرت خود ذکر نموده اند و کل هر چند داشت
 پیش از ایشان که ممکن است و ممکن نیت دلیل است
 ممکن شده بل هر کجا و احتمال بقسطه حقیقت ناظر کشف سبحان

دانشناس

را شرارت را نماید بالبده میدانیم میکند که ذکر و لیل احمد و
 ایشان تو حید این بر و صفت خداوند عظیم کیا نزد اکبر مکاره
 نیها شد بل نمیست دلیلی نزد من بر وجود تو حید او غیر از
 وغیره ذات او نشناخته است احمدی او را بکل جصف
 موجودات مردود و بخوبی ایشان است چه عظیم جریت
 بین حق الیقین در ذکر صفات شوشه و سلبیه و محظوظ
 گشته از کلمات ابرالمؤمنین علیه السلام بنفی صفات بل
 اقبال از حزن از ذکر حیثیت در ذکر این مسئله باین تکرده و
 مطلع نشده هرگاه وحدت افراد نموده ذکر نهانیه از چراه
 هرگاه افراد نموده از تو حید محظوظ گشته بل نمیست بل محظیه از بر
 ذات مسکن از صحنی سوی داشت از صفاتی که اهل حضرت
 بیان نموده اند بنیتن کلام حضرت رضا علیه السلام مکنه
 ارشام است و خداوند مهیشه عالم بوده و مخلوقی نمیبوده

لکن

دعلم اد ذات او هست و هرگز اراده معرفت او و گفتگی از را
 نموده کافر هست زیرا که ممکن نبست معرفت او از برای ایه
 دلم بزیل قادر و سمعی بصیر بوده و مقدوری مسموعی دارد.
 با او نبوده عالم است بلکه شیئی قبل و بعد اینی چنانچه در طبله
 اول کتاب رشحی ذبح حقیقت بیان شد و ذکر نقی فرع
 ایه است خداوند نزهه است از کل ما سوی خود دل
 صفات ذکر وجود نشسته است و کل اینها هم اراده ادا
 و ادست متدس از ما سوی خود به اینست خود و استغفار نم
 بسوی او از ذکر ما سوی او نزد ساحت قرب و سخا است
 عما بصفون و بعد از آنکه مث خود نمودی که بستگی
 بسوی معرفت خداوند رحمن نه بصف و نه بیان و نه بازم
 و نه بعترفان و نه بعذر و نه بعفیت امکان راجل آنکه ما سوی
 او قبل از وجود معبدوم صرف بوده اند و الآن هم با او آحمد

منست

نیست و در رتبه اول کل مقدم صرفند و سیدار وجود ممکنات
 و صفت نفس خود را در امکان با امکان فرزد و فرض است
 بر کل عالم عبادت ذات مقدس اد و حمد و حمد لله الاله
 همو بصفتكم نازل فرموده در قرآن و اعمال ائمه علما مقبول
 و نظر لمحون علو آنکه اصل معرفت شهروان
 فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کل قرار با دوام
 نیست معرفت بغیر ادمقیول نیست اول آن آنها زن
 و پسریل حقیقت تتفضیل است که حضرت علی بن الحسین
 اسلام تأکید و امرجا پیر فرموده و حمل حدیث بالمرتبه این ای
 عین ناروی ف کتاب نیں اتسرا و قال حدیث احمد بن عبد الله
 قال حدیث سلیمان بن احمد قال حدیث جعفر بن محمد قال
 حدیثنا ابراهیم ابن محمد الموسی قال خبره ایم عن خالد بن
 القاسم عن جابر بن زید تجھیش عن علی بن الحسین صحیح

فـ حدیث طویل ثم تناوله تعالیٰ فـاليوم نسخهم كما نسخنا
 يومهم بـذا و كانوا يـا يـا مـا يـا يـا مـا يـا يـا مـا وـ خـدـدـهـ
 اـحدـهـا وـ هـنـيـ دـهـنـهـ دـهـنـهـ دـهـنـهـ دـهـنـهـ دـهـنـهـ دـهـنـهـ
 اوـمـدـرـهـ مـعـرـفـهـ اـبـهـاـتـهـ التـوـحـيدـ اوـلـاـ مـعـرـفـهـ المـعـانـيـ
 ثـالـيـاـ مـعـرـفـهـ الـأـبـابـ ثـالـيـاـ مـعـرـفـهـ الـأـمـامـ رـابـعـاـ مـعـ
 مـعـرـفـهـ الـأـرـكـانـ خـاـصـاـ مـعـرـفـهـ النـقـبـاـ، سـادـسـاـ مـعـرـفـهـ
 النـجـيـبـاـ، سـابـعـاـ وـهـيـ قـوـلـهـ عـزـوـجـلـ فـلـ لـوـكـانـ الـبـحـرـ مـاـذـ الـكـلـاـ
 بـرـئـيـ لـقـدـ الـبـحـرـ قـبـلـ اـنـ تـنـفـدـ كـلـاـتـ بـرـئـيـ دـلـوـجـيـشـنـاـ بـثـلـيـهـ مـدـاـ
 وـثـلـاـ يـضـاـ دـلـوـانـ مـاـفـيـ الـأـرـضـ مـنـ شـجـرـهـ أـقـلامـ وـلـجـرـمـيـهـ
 بـعـدـ سـبـعـهـ بـحـرـ مـاـنـفـدـتـ كـلـاـتـ بـرـئـيـ انـ تـهـزـ عـزـرـ حـكـمـ يـاـ جـاـبـ
 اـبـهـاـتـهـ التـوـحـيدـ وـمـعـرـفـهـ المـعـانـيـ اـمـاـ اـبـهـاـتـهـ التـوـحـيدـ وـمـعـرـفـهـ
 الـقـدـرـ الـعـاـيـهـ الـدـرـيـ لـاـ يـدـرـكـهـ الـأـبـصـارـ وـحـوـيـرـ كـلـ الـأـ
 وـهـوـ لـلـغـيـفـ الـجـيـبـرـ وـهـوـ غـيـبـ يـاـ ضـاـنـ كـمـاـ سـتـذـكـرـهـ كـلـ وـ

نفسه و اما المعانی فخن معانیه و ظاهراه فیکم انظر عنوان
 تو روزاته دنخضیلینا امور عباده فخن نضل بازنه مانشآ،
 و خن اذا شئنا شآ و بهه اذا اردنا اردنَا استه و خن
 احدنا استه غزه جل بـ المـ محل و اصلـ طـ لـ نـ اـ منـ بـ يـ عـ بـ اـ دـ
 و اـ جـ لـ نـ اـ حـ جـ تـ هـ فـ بـ لـ اـ دـ هـ فـ هـ اـ لـ كـ زـ شـ شـ هـ اـ درـ دـ هـ قـ دـ رـ دـ طـ لـ هـ
 جـ جـ لـ اـ سـ مـ وـ كـ فـ رـ بـ اـ يـ هـ وـ اـ بـ يـ اـ هـ وـ رـ سـ لـ الـ حـ دـ رـ شـ وـ هـ بـ کـ اـ هـ
 بـ خـواـ هـ کـ هـ زـ اـ زـ اـ يـ اـ هـ حـ دـ هـ يـ شـ رـ بـ اـ يـ هـ اـ دـ بـ رـ بـ اـ هـ استـ
 منـ حـ کـ هـ تـ هـ شـ رـ خـ شـ وـ دـ بـ هـ رـ مـ اـ کـ وـ اـ نـ کـ لـ اـ فـ اـ فـ مـ يـ مـ گـ رـ دـ هـ بـ لـ هـ
 اـ زـ اـ کـ هـ زـ رـ زـ اـ نـ بـ يـ اـ يـ اـ شـ وـ دـ وـ چـ نـ کـ اـ شـ آـ اـ يـ اـ يـ اـ کـ نـ اـ
 لـ اـ جـ لـ اـ عـ قـ عـ قـ اـ دـ اـ لـ اـ بـ اـ بـ اـ سـ
 بـ تـ جـ لـ اـ بـ اـ سـ
 کـ دـ لـ لـ مـ وـ مـ صـ لـ بـ عـ قـ عـ قـ بـ اـ سـ
 کـ کـ لـ کـ اـ زـ رـ بـ اـ زـ اـ لـ اـ جـ لـ اـ عـ قـ عـ قـ اـ دـ کـ لـ کـ ذـ کـ وـ بـ يـ اـ يـ اـ مـ يـ شـ وـ دـ تـ کـ لـ

بمقام لها، محبوب لابن شوذه
 برانک اصول معرفه نیخت
 رتبه هست آدل معزفه ته که اشاره ببيان شده وایم
 برای عارفین در خطبه اول و باب ثانی ذکر شد که کل علم
 بقطع و منع از نقطه دصل حاصل نهایت و معالمات خود
 اربعه راجع بنفس تو خود است هر کس حقیقت توحید عمل
 نماید عمل بمقامات توحید نموده واکثر حقیق و مقام توحید
 عبادت مشترک و در مقام توحید فعل کافرگشته اند من
 چیز لا يعقلون برانک ذات وحده وحده لا سریب
 له مستحق عبادت لا غير و هر که عبادت نماید ذات
 او را با و بدون توجه بشی مخلوق او بدون تما از برای هجز
 غیر از حقیق که عبادت کرد است خداوندر ایشان که در حق
 امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بنده له من یوت
 ولن ییرف ولن یعبه بوده و شست و عباد و احمد لابن

ساخت عزاداریست زاین معام غایت عظیمه الٰی است
 بعید که هرگاه وارد شود چنان را ذمیل فضل او شاهد نماید
 و هرگاه گسی اسما یا صفتی یا آنکه از آن اسرار اسلام علیهم
 در معام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکند خدا را
 و هرگاه اسما رفع و صفات یا خوف از نیازن عبادت کنند اور را
 با چون انداد را هر را نیز محبوب از عبادت خدا نماید شده و زین
 ذات او نیست بل سبیل عبادت او نیست که اور را عبیضا
 نماید و صفتی که خود نفس خود را فرخوده بگذرد که بسیار سواه د
 هرگاه حکم حکم از برای عابدین نباشد هم فرخوده بود حق بود
 بر عاید که اور را باستحقان ذات خود عبادت نماید و راضی پنار
 شود و حال انکه حکم خلاف این امر است و رضوان اول
 عظیمه است ارجانب معتبر از برای همین خالص و سجا
 عتما پیشکوون دور معام توجیه افعال غیر منسوب است بمعتقد به

که خالقی غیر را اعضاً دناید و از حکم خبر نداشتن گفتن گفتشی
 بیرون رود که کفر مخصوص است بل هر شی که اسم شبیت باشد
 اطلاق شود خالق اخدا از مدحت و حمد و اجلیت یعنی مالک بعد
 اخستار خود شی که در قدر خلیل حقایق امکانیه و صفاتی
 اکوانیه بینظر حقیقت نمی‌باشد بل عمل عالمین بجز این نیز
 بل امر است سوا این دو امر است داین امر اوسع از آن
 سما، شبیت است تا ارض جاده که مهندسی تدبیر خواهد است
 و سر امر این است که خداوند عالم اخستارات که شی که با عالم
 است و بر سریل اخستارات کل کلرا خلق فرزندان و پسران
 میدهد ایشان را بصف اخستار ایشان و هر کاره شی که باز
 رتبه قبول خودش خلق فرزندان و ظلم باز کرده و حال ایک کل کل زیل
 محبت خود را ولیا اخود خان فرموده تا کل انبیاء خود را اخذه
 نمایند و در چهار شهید امر بارا دهند خود را خلق شیانند فرموده

د عهد گرفته تا نکه احمد بر برادر جنتی نباشد در در آول
 عهد الواعده خود را از کل گرفته و در در ثانی عهد نبتو
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از کل گرفته و در
 در ثالث عهد ولایت آل الله را محاکم فرموده و در رابع
 عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کلرا باختیار
 باختیار را بنفس اختیار ختن فرموده و احده سوای
 اختیار خود مالک عجلی خنی تو اند شد و بر کل فرض است
 افراد تبریز حید ذات و صفات و افعال و عبارات چنانچه
 خداوند واحد حمد سخن است و ختن را بسیع در فرشت
 توحید نمیست ز با فرار و نه بجز بر کل فرض است مثا بدنه ایا
 اربعده دفعه یک خداوند عالم نسبت نفس خود را داد و اینم
 اقوال در معالم توحید افعال کلمه لا حول ولا قوّة الا باله
 از خزان غیب نازل شده و اینکه در لمسه اینچه از معاد دین

شهرت باز نه که مر جو م شیخ احمد رحمن تر علیہ السلام و مائیین بن شاعم
 علیم اور مقام عبادت توجه بحضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
 مینا میند و بحضرت را خالق میدانند محض که نب را فرست
 و معتقد این مطلب کافر و مشرک است با جامع بل آن بگو
 قائم مقام علیم اور اعقاو دھان است که در مقام بحیث
 بیان شد و بحضرت وال احمد اور اسلام پیر علیهم السلام
 معرفت دصل مشتبث دقام مقام ہوتی و غیری نظام
 صدر ائمہ معتقد استند وال پیر اسلام علیهم السلام در این مقام
 مقام ایکہ اشاره شد عباد مسکر مون میدانند که اراده بر
 نیکست آن باراده پیره بل مشتبث ایشان در بره مقام نفس
 مشتبث ایشان در باراده ایشان در بره مقام نفس ای و پیره بل باراده
 نفس ای او ایشان است و قول با یکہ اراده حضرت ذات ای
 کفر محض است بل اراده عزمیست بر مشتبث است که ختن اول

و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق نمی‌شود، بداند که است
 چه سه قلای اعتقد می‌نماید چه غیر سه قلای دوستی
 میکنم بموی خداوند واحد خد از آنچه بیان نمودم در ذکر
 مقامات توحید زیرا که غیر از ذات تقدیس خدی قادرم
 و حیثیت توحیدیست و کافی است او دعلم او از برآ
 افراد عباد توحید او داوست علی کبر ثانی صرفت
 معاند است از برآی این مقام خداوند واحد خد مقا
 ال ناگهانی به مقدار در نموده بل از برآی یوسفی مغایر جعل فیض
 و اصل ایقان بمعاند دواع عالی بکل مقامات آن اقرار
 بمحمد ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
 مناف است با اینکه آن اول مخلوق و شرف مجهول است
 و خداوند عالم جعل فیض است اور از برآی قیام مقام
 خود در اراده فضنا و بیاد و امراض آ، مثل اور عالم اعظم

خداوند و شیعه آن در ابداع و خزانع ممکن نبیت بی
 کل آن قدرت بیشل وجود ذکر اول که مشتی شده نیست
 بسیار بعیند بد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلیمان
 و مثل آن در صور علایین متفق بدل در صور علایین هم داشتم
 راجح پنجه اول بسیار دوستی داشت و خداوند عالم در
 پیرشان بگشته فادرد عالم بود و داشت و زبرایی پنجه
 انحضرت روی فناه مقام حلست که حقیقت خصال
 سیع نازله در الواح کتاب حق بوده بشیوه اول مقام
 نقطه بذیبه است و در این مقام اول آن عین اختر است و
 طی خرا آن عین علاینه آن لم نیز بوده با مراسمه و بد و خشم
 از برای او نمکو نسبت حرف هوتیت دایمت اندیشت
 است که دلالت میکند لفظ بنفسه نعم الداحد الغرد آنکه
 لا ال ال الله هو زبرای احمدی در این مقام نصیب در معرفت

آن

آن شمس از ل نیست بل حدود داشارات است و
 صفات از ساحت عز و مغلوب و ز جلالت عکوا و
 منبع است دو است در این مقام امکان بگلش و شب
 داخل بیت عصمت سلام ته علیهم در این مقام نزد آن
 سید اکبر ذکری مذارند و بهم عبید محسن دایات رفته
 استند از برای طهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خدا و به
 عالم در این مقام نشناخته است او را احمدی بل و رامکان
 غیر این بیان منبع است این جهت اعلای مشیت و بخط
 اوست لا ایلهها الا اللہ جا علیها سُجَّان آسیار خما
 عما بشکون دشانی مقام نقطه امکانیه است و حضرت
 در این مقام ادل مذکور و آدم برع است که مقام تعیین نقطه
 اول بشه و در این مقام بنفس ذات دید و مجده و میں
 و سمع و بصر و جمیع اسما فاعلیه در حالت انتساب ته کرد

است و هنل بیت عصمت سلام اللہ علیہم در این مقام بخوب
 ذکر امکانی در نزد انجناه بذکر نزد و مسوار انجیلی از عزما
 این مقام نیست و در این مقام کسی احضرت را نشناخته است
 الا اسرار و حده و سیحان اسرار غیر این شخصون دلائل شفیعیان
 نقطه فضیلیه است و در این مقام احضرت با پیغام است برای
 ایل بته سلام اللہ علیہم و هنل عصمت طائفه حول آن بزرگوار
 و نشناخته است و در این مقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و
 الا اسرار بایه هو علیہ در هنل عصمت سلام اللہ علیہم بایه علیہ
 و مسوار احاطه در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الایمیه
 و صلی اللہ علیہ احمد و احمد تشریف العالمین و در این مقام
 نقطه و صلیلیه است و در این مقام احضرت قطب عالم فواد و تشریف عالم
 ایجاد است که خدا و ند عالم او را میتوشت و فرموده بر کل اور برای
 احضرت در این مقام علم بدارد و فرض است و اعتماد بینها است که نزد

واللہ فیرم

وللّهِ سلام وَسَلَامٌ عَلَيْهِمْ دَرَأْيَنْ رَبِّهِ الْأَنْجَرَتْ رَضِيَّهِ
 صَفْرُهُ وَأَخْصَانُ أَشْجَرِهِ مَبَارِكَهُ اسْتَنْدَهُ مَا سَوَارَ أَسْتَنْهُ الْأَوْبَرَهُ
 دَرَأْيَنْ مَقَامَ ذَكْرِي وَضَيْبَعْرَفَانِي نَيْسَتْ سَجَانِ عَنْ عَنْهُ عَوْنَانِ
 وَخَامِسْ مَقَامَ نَفْطَهُ حَقِيقَهُ هَبَّتْ دَرَأْيَنْ مَقَامَ كَلْ أَنْجَرَهُ وَأَصْبَاهُ
 مَحْلُوقَهُ ازْنَوْرَانِ بَيْرَاعْظَمُهُ دَرَأْيَنْ مَقَامَ أَوْلَى حَبِيبَهُ دَرَالْفَرَهُ
 أَنْجَنَاهُ هَبَّتْ لَا غَرَرَ وَكَلْ بَذْكُورَهُ بَذَكَرَهُ اسْتَنْهُرَتْ رَوْحَي فَدَادَهُ
 وَآنَ عَنْهُ هَبَّتْ أَرْكَلْ مَا سَوَائِي خَودَهُ بَاسْرَهُ سَجَانِ دَحْرَعَانِي اَمَّ
 سَادِسْ مَقَامَ نَفْطَهُ اصْبَاهَهُ هَبَّتْ دَرَأْيَنْ مَقَامَ كَلْ أَنْوَارَ
 طَلَانْسَهُ حَوْلَهُ اسْتَنْهُرَتْ دَمْنَبَنِينِ اَرْسَخَهُ اَنْسَانَ دَلَانِكَهُ
 شَهْدُونَ فَيْضَهُ اسْتَنْهُرَتْ اَنَّ دَرَأْيَنْ مَقَامَ كَرَثَهُ وَذَكَرَهُ بَنَهُ جَلَّ
 اَسْتَهُ كَسَادِسْ مَرَاتِبَهُ فَلَلَهُ هَبَّتْ دَحِيرَتْ كَنْشَهُ بَنَهُ
 وَآدَمَ بَنَنَهُ اَنَّهَا، وَالَّذِينَ دَرَأْيَنْ مَقَامَهُ هَبَّتْ كَمَرَنَبَنِ اَرْسَخَهُ
 اَسَانَ عَارِفَهُ بَنَهُوتَهُ اسْتَنْهُرَتْ مَيْشَونَهُ وَضَيْبَعْرَفَانِ اَرْأَفَرَهُ

بمحال است آن فرد مسیح خدا آنچه نیمایند و سبحان اسراره عینما
 یصفون و سایر مقام نفعه که نیمه است که بر کل اشیاء
 فرض است حتی الدزه فی الجماد که افراد بمنورت اخیرت نیمایند
 از دویم بعثت اخیرت که بعد از چهل سنه است از زید چهارم
 با مر اسرار طیاب شد و نزول حیران علیه السلام حکم وحی و
 کتابت امر بشارب و نهی از عقاید این رتبه است که
 مکنات از مید بمنتهی بعد رسیده اند و فرض جماد در آن
 رتبه است که غیر ممکن با تجاذب پدرا می شود و بر هر کسانی
 مرانت سبجه بآیات مودعه در آن فرض است و مقبول نمی شود
 اول آن الا با حزان که یعنی نهایه دویم بعثت اخیرت
 بعد از افول اربعین و اخیرت دایرین مقام افسر ارکل موجود است
 و پسری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه
 اعز من ان نیز کرد عظیم من ان یکتبا است و همین قدر

در مقام

در مقام اعظام بیتین کامل کافیست بل فرض است برگل
 نقوص که ایمان آور نداشتن حضرت چنانچه حضرت برآورده
 از فضل است اگرچه نسوانند اور اک نمایند بل فضل اور
 فضل رب الغرة برگل موجودات مشابده نمایند و بیان
 آن سه عالم اصفون ثالث معرفت ابواب است دو بقیه
 فرض است بر مکلف اقرار بوصا بت امیر المؤمنین علیه
 السلام نماید در این عالم بلا فضل شیئی سوانح نفس مقدّس
 او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض
 بشر لخواه را که نهاد آن این است که در کل این مقامات ^{آن}
 مقدسه حامل ولاست مطلقه را عبد رسول الله صلی اللہ
 واله بدانه بل ولاست مطلقه آن سید اکبر نفس و صفات
 او است از برای محمد صلی الله علیہ السلام ذکر معرفت حضرت
 احمد خیر از خداوند احمد و سید کبیر رسول الله صلی الله علیہ السلام

ادراک نگزد داشت و اوست باب مطلقه آنی که احمدی
 ایمان موجود نبیشود الا با ذمته و نه حرفی ایمه را فخر نماید
 آن سچکنه و معرفت آنحضرت نفس معرفت رسول شده همیش
 کل که تو حیدر شهادت بر تهیت نفس ای خوار بولا است آنحضرت
 بچشم این آلات لایغزد غیره و این املاک بدهم و املاک
 ولا بوجه غیره و این معرفت بهمه کان نفس معرفتہ لم بزل
 بلاد ذکر شیئی ولا وصف حسکم و پیش است دین خاص
 خداوند که عبید عصماً و نماید که آنحضرت بندہ است مخلوق
 و مژروقی وزیری او حیاً لذت نیست الا با ذمته و بیرون
 عبور است مطلقه در حق آنحضرت عصماً و نماید مشکل نیست که کافی
 است دکل کلمات آنحضرت در معارف در تهیه نفس خود را فخر
 نقطعه عدل است و آنحضرت روحی مذا و بود است فخر نیز نیست
 معور و آئیه معبود و علامتیه احمد صتنی تهدیه داکه بل کان

همچو بعد ما کان لاحقی شو ولا همچو غیرها فیحان اشتر موجده
 همایصفون بین قدر که عبد ربی از برای اخنثیت عجیباد
 داشته باشد بیعنی بعد از صحنی غیر ربی احمدی صنایع
 خلیفه والله که وصف نماید از برای اخنثیت لاین صدقی است
 بل کل وجود در زرده اخنثیت چه در حال حیات و چه در حال
 حیات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بیش خانمیست که در
 اخنثیت باشد و ادایت فوق نعمت فاعلین و دفعین
 و ادایت که صبر نمود در درین خسدا و هرچه از اعداء آنها دراد
 تحمل نمود تا آنکه بد رحجه شهادت از یه کافری فایض گردید
 آنها میسر داناییه راجعون و سهلی آنها علیه کجا هر طلاقه آنها علی این
 طبق معرفت ایام است و در آنها تمام بر کل موجودات فرض است
 معرفت دوازده شخص مخصوص که فائمه متفاهم ولایت مطلقه بوده
 باشند و مرتباً که در معرفت معاذ نمذکور شده بناهه هر چهار

زنده فرض است و اساساً معتقد است ایشان که مردایی بیان است
 این است الحسن بن علی و الحسین بن علی دعیی بن الحسین
 و محمد بن علی و حبیر بن محمد و موسی بن حبیر و علی بن موسی
 و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و البختیاری
 محمد بن الحسن صاحب الزمان والناطیة الصدیقه علوت
 است علیهم اجمعین و این شیوه غلط است و بحث عمیق در
 هر شان فانم مقام رسول است صلی الله علیہ و آله و بود و آله
 چه در آراء و چه در فضای، و چه در امراض، و چه در بدان و مشتت
 ایشان در هر معالم غیر مشتت است امیر المؤمنین علیه السلام ای
 بل آیه و مائیث آیه و آن ایشان ایشان است و هیچ ایشان داشت
 است بحسب اللئه در فضای چون نکنند فکم نزدک و صفت ایشان متحرک
 گردد و حال آنکه نبفسه شاپد است بعدم صرف در تبریز ایشان
 در معرفه بال تسلیم است علیهم فرض است که نسبت اینها

لا الَّذِي أَنْتَ رَبُّا إِنْ شَيْءٌ كُلُّ مَا يَجِدُونَ يَكُونُ دَارِيًّا وَدَارِيَّةً
 خُودَ ایشان رَبِّهُ لِقَدْيَمِ اعْصَمِی بِرَعْضِی در احادیث دارد
 مثل حسن بیگین علیهم السلام وفضل امام زمان صبا
 ، العصر علیه السلام بر سار ائمه صلوات تقدیر علیهم وفضل پیر
 شما نیز بر درجه تقدیر سه ارجحه اولیه که فاطمه صلوات اسره
 علیها بوده بشد و این مراتب بواسطه قرب پیغامبر است
 و بغير اخذ او نه عالم و محضی احمد بنیت و عقائد جمعت
 ایشان رکن اعتماد باشان است و امر زور با راده بقیه شهادت
 امام عصر علیه السلام است وجود کل ماقع علیه بهشم بیشی
 و اعتماد بقیه ائمته هم مثل اعتماد جمعت است
 و غلطهم علامات جمعت طهور حبید امیر المؤمنین، است بر
 فقص شمس اگرچه حالم عنت و محابیت عیوب خلق است
 دیوم قرب طهور برکت الشمس حشیقه کشف غطا از محل اصلی

از آنست خواهد شد و مراتب تفصیل این ترتیبه ما لازماً باید
 لازمه باشد لاما فرض است و بر خداوند بین دالهایم و بر عباراد
 تسلیم والیقان است و کافی است این اشارات جمله ای از برآ
 معتقد باشند به سلام آنست علیهم و نیکو نصیریست از برآی عبد
 عصمت و توکل باشان و گفتن نفسی و انفس المؤمنین
 آن است و دیگر خاص معرفت ای کافیست مثل مثناهای
 در ترتیب معانی ذکر کرد و شد و مراتبی که لازمه این مقام است
 در این ترتیب ایقان وجود کل انبیاء و اوصیا و رایات
 کتب ایشان فرض است بر معتقد که یعنی نمایند باشند که
 حقایق اندۀ انبیاء و اوصیا از نور شمس جسم شریغ خیزند
 فاطمه صدوات آنست علیهم محلوق گشته است و مدل علیه است
 بهم و بنورها دارکان سلسۀ در تقویت چهار پیغمبر اولی اخزم است
 که نوع و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بود و پسند

در برآ

در بده امامتی که در حضائی ایشان در نزد امامت آغاز شد
 سلام آن به علیهم معدود مصرف است و در هر عصر فرض وجود
 ارکان چنانچه زریعت رسول آنها ایام حیثت جماعت
 پیغمبر ارکان قبول فرض بوده اند و آن عیسی خضر و ایام
 و ادريس علیهم السلام است و تاگه اخذ فرض از امام زمان
 علیهم السلام میگانید و اقرار با ایشان نرا صل دین است و
 مراتب اقرار با این رتبه زیاده از ذکر در بیان است و انتداب
 من در این محيط بل حسن فران مجید نمایح محفوظ سادس
 معرفت افغا است بدآنکه صراط مهد در این مقام مستبد است
 و ایشان اقرب به این مهد بواسطه ارکان از کل موجودات و
 نسدوی از برای ایشان فرض نیست و بنا وجود ایشان فرضی
 باشد نیز سد اقل آن بکی است و اکثر آن ملايين بل آفدا
 ش است و این اکثر من ذلك هم ممکن است چنانچه در حدیث
 ۲ چنانچه ایان مستبد که در حیثت امام زمان علیهم السلام مشرفة

داردست فغم المزّل الطیبیه و مایلائین من حشته
 دایشان اقل از طرف عینی رخضور امام خضر علیه السلام
 محبوب نیستند و بغير اراده از این افراد میگذرد معرفت اینها
 بهشت هر تبه مذکوره فرض است و بلکن این مرتبه سمع
 در ته ایشان مسلیح است بدلیج رتبه اخیر از کان چنانچه در راه
 الی تمام احمدی صلی الله علیه و آله علیم قسم امر مستور است
 و شرف ایشان اعلم این تمام است و قرب او بحداوده عالم از
 قریب بپیده است چه مکان است از سر این تبه که سبقت گرد
 احمد برآید بعلم عمل بل شرف سبقت وجود و قرب او بکسر
 معنو و عقبه ایین تبه لامتحنی ولا یذکر است و علم علاوه
 معرفت نسبتاً، و علم معرفت ال تبه سلام تبه علیم عمل
 دایشان در میان خلقدن و با مردم معاشرند و بلکن ایشان را
 کسی نمیشناسد اما بعضی از جایا که بعضی از ایشان را میشنند

حقی

حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشان را نمی شناسند پس
 که خوست بگی ظهر بهر ساند خداوند عالم برخوبی سیکه قابل
 است القای میراید که فاعل تمام ادگرد و شرف حضور
 پیر عظسم روحی نهاده داخل گردد و ایشان حامل فیض از
 باذن در تکوین و تشریع و ترتیب بخواهی ایشان است و
 ایشان قادرند برایت عجیبیه خوارق پر بعیه و لکین این اد.
 امام علیہ السلام ظاهر نمیرایند و ایشان تبریز ارض و
 خیهای اینها یند باذن امام علیہ السلام در دوست ایشان
 لقا، جهت علیله السلام را رویت قوادی است که عذریه برگزت
 همین عین حسوسی است و ایشان در هر ارض که باشند در
 ارض طبیعته بدارکه در حضورند و هرگاه کسی افراد از پنج تا هشت
 معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی ایشان را چند نماید
 کل معرفت آن بهار نشور آخواهد بود لاجل اینکه بخط میر

بین نظم حکم شده و عمل عالمی هنری خواهشده آلامبرت
 این رتبه کما او علیه دشی احلى و درست است برگل عباد
 که با هرس در مقام رحمت مجتبی حرکت نمایند که میادا
 با اهل حرف لام خلاف سبیل عبود است از ایشان نلا شود
 و معرفت همسم و مشخص کل تکیف کل نیست اذ ایک
 نفس زیرا که احمد عالم نیست بلی میسر است هر کجا کسی
 از امام یا اسماً، ایشان را طلب غایید و پخته است با اتفاق
 فرمایند و در حالت فوم به شرمن حکم حقد که عجیب نیست
 نماید بر صحبت آن ده رک خاف شود نصیب خود را از کنای
 این رتبه اخذ نمود و مانند من ای این سایع معرفت
 است و مهارت این رتبه ناپدرک ولا نیزک است و نجما،
 عبادی مستند که بعد از فقیه و درسته وجود فیض ای ایشان
 رسیده دار ایشان بسا سوای علیق و عدد ایشان در کلام

اهل بیت علیه السلام معین نیست بعضی از امثله باین
 چهل عدد مسطور داشته اند ولیکن حق چنین است که بعد
 معین نیست و ایشان در تجربه امام علیه السلام غلطان
 که بخود یعنی احکام آن‌ها بررسانند و ایشان الفاسی شناس از
 نصیبی مکون نشده اند ایشان یشای، نسیم علی در فرم مبنای حضرت
 امام علیه السلام فایض برگرداند و اخذ احکام آن‌ها را بمنابع دیده
 برگردان زیرا کسی ایشان را قطب نیستند بل ایشان کلی خلق
 محسوسند و ایشان بررسانند بکل فیض آن‌ها بپهلو فرقنا اند اما
 نکوین و تشریع و علامت معرفت ایشان اهل فہیمت نیستند
 که اخذ آن و احکام آن خلق نیست بل عدم حروف ها که سرخوش
 و مقام توحید است عدد آن بکله طبقه است که نفس نموده عارف
 در مقام عرف و امور زیین مفترایان شفط اعلی محظوظ استند از این
 مردم بل بعضی از ایشان ایشان بهم بعضی از ایشان می‌توان مقام

جهد و طعن برده اور داده من حبس لایمکون واکثر مردم
 از زیال دنسا، طائفه اشی عشرت پوچھنے پر عرق این تجہ
 داخل ذرع خواهند شد و برگا پنهانی کل مراتب ستر را خواه
 بیغین نماید و در این مرتبہ از مسامات سبعه مذکورہ حفظ خصلیہ
 جهد نماید در مقام معرفت یکی زنجیا، کل عالی آن پانیل و
 هبا، نشورست بل معرفت اسرار در مقام ظور نام نمیشود آلا
 بعمرت این سبعه و همین قدر که عبدالیں مرتب این نمود
 و آخذ تکالیف خود را کسی نمود که نماید من عذر نہیہ است بل
 خود نیست که نشان، بهد بالقطع مغفول است و بر کل فرضیا
 که با کل مردم برسبیل حبیت حرکت نمایند که بساد در مقام
 یکی از این مشربان دارد مشود و جهد یکی از ایشان جد کل است
 و معرفت درباره یکی از ایشان معرفت درباره کل ایشان
 رجال حفظ روایت آیات امام علیہ السلام بیباشند که

پانی

ایشان رد خداوند عالم هست و طاعت ایشان طاعت
 او هست و در مقام اخوت بر کل فرض هست که هر چه از بر کی
 نفس مورخ خود را صنیع نمی شود از برای برا در جو زکه در در راه با
 اوست راضی شود و اخوت نیست همان بین کسی که در زیر
 انگار نماید بل فرض هست بر مصدق که بحکم خود منکر اعتقد
 باین اصل محکم که جزو اصول دین هست که را نمود و سلوک
 عبودیت دیر ای ایهه در صحیفه عمر بن عفضل ذکر شده
 سزاوار هست بر کل که طلب ترقی حستند باین عمل
 نمایند و مختص نظر نظر سلوک از برای کل آین هست که نماید
 نه هست در کل شان حرکت نمایند و معرفت این امر نجابت
 صعب غایم هست چه بشکستی با خفا خود نه که هست
 میکند و معذ لکن کافر هست ولأجل عناد با خداوند در
 واضح حرکت نمود مثل اعمال جماعت شنت که یعنقاد

خود سر برکشید و کافر ند و خداوند برعی است از عمل ایشان
 بل در افع تو حجه بخداوند نیست بل بحسب طان غوست
 چنانچه نفس قرآن است که میگویند و انسان اردن الا آنکه
 دخداوند نکند ایشان را در قرآن نازل فرزده مثل
 ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمت است
 عدیه و فاعل مقام او مجتبیان او را جمد و سبب میباشد اگرچه
 باعفای خود نسبت نباشد ولیکن شیطان حق را هم نظر
 ایشان جلوه داده و بیضی حدیث ناصبی کسی است که
 شیعیان را راجح کشند و شکی میست نزد اولی ایشان
 که متوجه پر مثل شیعه خاص است و حکم اشخاصی که تجلی
 شیعیان ای آنکه میباشد در جمعت ایشان انشاء آنها طی
 خواهشند و امرور حکم ایشان در معاشرت مثل حکم دم معمول
 است و خداوند کافر و شا به است کامل ادھر لعلی لعظم

باب الراین فی بیان المعاو دسته عزوجل و میت مکینم در
 دین کتاب سکلر اکثر عمل خداوند رسیده و بعد غرباب
 ملادا اعلی را ارسالی نگرفته و حکم قرآن یا آیه‌ای این
 آسموا انفوا آیه و قولوا قولا رسیده خط لسان را
 همراه که حیات دینا نزد حیات آخرت بلاد کرهت و در رو
 قیامت بحق خداوند یک شرک خارج شده عذاب اغظیم
 از برای اشخاصی است که مری میکند بسوی عمل معرفت
 آن الله سلام بهم علیهم بکیمات شیطانیه بل درین عالم هر
 شاید حکم خداوند را نمایند در حین جهد ورد باشند
 بیوزنده چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده تو آلمون علم
 ایشیین لردن سمجھیم ثم لردنها عین ایشیین کم
 یوصیه منم دا لذک هم اهل النعیم نه الدیناد الا آخرة
 را ولذک هم الفاظون حقا اسی ملا ابرزکان دین علم

اهل بیت بر سید از حکم این آئی شریف در هر شان
 و اتن ناز جننم لمحیط بالکافرین و خداوند عالم در هر شان
 علیهم دشمنی که داده است غصه مطلق و مستغفاری بوسی
 او همانچند من سختم داده است عظوف رحیم و بدانکه ای اسنان
 اصل معرفت سبده اموره در حدیث است و احکام بیان
 دا حضرت هم در ظل ان مسطور است بل این هفت رتبه هفت
 حکم هفت مرتبه هفت مقدسه است و احکام معاد در
 آخرت است و لکه ایف آن عالم بیش لکه ایف این عالم
 الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و جسمان و
 مقاماتیکه خداوند عالم بعد از مردم مقرر فرموده از جزو ایشان
 به عرض خداوند است و هر کس خبر داشت از حیرات شریعت
 مقدسه که تکلیف این عالم است و حذر ذریعات عالم
 آخرت که تکلیف نشانه بعد از مردم است اکنون نمایند

المر

آنست که انسکار و حدائق است خداوند را نموده و افوار بخل شون
 این عالم از مراج و شناسات منصوبه در آن و احکام ایکه در آه
 آن فرض است در کل مقامات مثل اعضا و بتوحید ذات است
 و مراج حضرت بجسم دفعیه فرض داشت است عقائد
 گردید است وارد است ز حسیرا هم در این مقام فرض است که سایر
 مراج حضرت در خانه تشریف داشته باشد بل همان ساعت
 مکوت هنوات و ارضیه فروزند سعی نکند بجهة در مقام خود
 و بیان این مطلب ذکر معاو و مشهدا فلسفه حکما
 در صحنه سرخ غبیبه شده بهین لدر که نسان ناظر بقدره
 و عمل شده تصدیق باشیم امور حقیقته علی یقین عنماید گرچه
 اور ایک نتواند بخواهد و قابل بعوض ارفا باشد جسم از عدم
 معرفت بذات ادمس حضرت رب المراة است و اینکه در
 میان خلوی شهرت باقیه که مرحوم شیخ احمد قدس شه تربیت

فاعل بعده اجسام نیست که بمحض است دصل بیشترین از
 طلاق علمی است که در کلمات آن غلطی عالم فواد را گزده می‌
 از مستقر برگزتی و حدت در جنت رفیقین بیشترین بروی
 است از معتقد باشند قول می‌فاعل است بعده تکمیل شده که
 احاطه کرده است که بآئمه الغوازوی مقامه دهن بدل عن
 هیگون من المشرکین و بدینکه یقین وجود جنت زمام زدن
 است و در کو خلقی مستند ماند آنکه که قبل از وجود این دوره
 بدعی بعد از بعثت و حشره داخل معیمات خود شده اند و دصل
 جنت و لاله آن از نور حضرت سید احمد آ و علیه السلام چنان
 شده کوییک عارف بحق حضرت شهد خود را در جنت می‌
 بیند و لاله آن می‌شتم است اگرچه در این عالم شاهد و قائم
 ننماید که این اشاره امر طلبی دسی همراه است لاؤسیه بل
 حقیقت هرگا و کتف غصه از دیده تو شود مٹا هد و مینا نی

مقامات جنت را بیش از کم مخلوقات این عالم را شاید ممکن نباشد
 هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام بخوبیه مادر و
 نهایان نیزند و حق خداوند یکه جام بربر است از نسماقین
 خود بوجود خداوندی اگر کشف کل غلط شود از برای من
 یقینی زیاد نمیشود من نیم علم یقین درین ارض داشتم که
 نشستام محل آلاجنت مقامات آرا بیش کم بگذارد
 برای اک سکایه مستقر است و هرگاه بخواهی آب که شرود
 این عالم خدمت از پدر بگذری و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی
 ای بطریب علیهم السلام را که و هدود حسین زیارت و عنده
 با این امر زین سلسله بدلیده در کاس رسول پسر صلی الله
 علیه و آله و سلیمانه فطوبه اک قم طوبه اک بل شوش
 از فرقه منقصه مقامات اهل جنت را متوانند نمیزد بهند بگلایت
 ایشان و حکم کنند درین عالم از برای ایشان با عمل

ایشان دلکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات
 مشهود نه اینقدر و هر مرد محظوظ نموده که بتوان ذکر نمودند
 این عصر خطایشان در این افراد بجزیرت از عدم فهم چنان
 من مغذلکن واقع شده اینچه فضاحی نمود شیاطین انس
 که از ایشان یکت حدیث عاشر بودند جرئت بر حکم خداوند
 و عمل نمودند بعلیک سبقت نگرفته بود در امکان ایشان
 آنکه و برگاه ناظری بسیار اتفاق شاهد نمایند می بینید که عدد
 حروف یه مکوس شامل شد تمام عدد حروف یه جهرا درجه
 بعد از آنکه مید تانت که هر که یک قرآن بفضلالت بنماید مثل
 آنست که جمیع علم را بفضلالت آنداخته و قبل نموده و کافی است
 از برآمی عالیین شهادت خداوند بجبار دستیست؛ جمل عسر
 ایشان را در اختنایات حکم خداوندی و حشمیه آللله سلام آمه
 علیهم و محشر و سیعلم آلین ظلیلو اتی منتقلت بنتابیون بل

هرگاه راجع بیگانه خود شوند و غلطیت عدل به راشد
 نمایند فرانست کتاب بیگان خواهد شد و همین حکم ذیراً
 آنده ایشان اختر از هر بر جنگ است و ان کنم تعلمون
 لوقلمون علم بیگان لرتوں بحیث تم لرتوخا عین بیگان
 تم لرستان بومدیه عن التغییم و میدانم که آنچه در علم خدا
 گذشتہ خارجی خواهد شد و یکن یوم ملاقات بین بدی
 است و میکویم بحکم قرآن فل این بصیرنا الاما کشت
 نا ہو مولانا و علی ہست فیتو کل الممنون و بحق سند
 رو جی افراد که مشتاقم پوت اشد اشیاتا من الحصی شد
 امہ لا حول الا بالله و اما الیه راجعون و سیعیم الیک
 طلبوا ای منقلب بیغثیبون ولا خسبرن تہ بخافل غایبل
 اظالمون بر انکه ای سائل امور عین خفاذ پیده در معا و اکثر
 مران بمحضی هست فرض هست بر عین قدرین بجهات ثانیه که ام

بشش خط از دهان بیگن در شش هشتاد هشتاد و هفتاد و هشت
 بچه هم سیمین و مفهومات آن و بدینکه ثرا عنقاد باشند
 اصل اینها این است که در این عالم با هم جنت محبت
 و با رحمت سلوک نماید و با هم یا مرتبه طلبد مفهومات
 ایشان که مقدار شده از جانب حضرت رب المغرة سلوک
 نمایند و هرگاه هزار معارف اصوات را با هم جنت سلام
 بیان نماید از تهام ایمان کامل بعید شده ظلم ایشان
 نموده بل بر معرفت باسته چنان فرض است که مفهومات اهل
 چنان نهانیه را علی ما هم علیه با همراهی این نمایند و شبهه
 نیست که هرگلاوه معارف جنت احیرت را با اهل خان سبجه
 کند هر آینه تکه شرک و خارج از جنت مژوند و کذلک حکای
 اهل خان با هم خط از پر عطیت است سلوک نمایند خان و این
 عالم با کل خلق که هر قسمی بل هر چیزی مستحق بگین نوع

علاء بر

عظیل است و شال موسی مقام حفایه هست که بر عرش عطا
 بکل سوا، باشد و چنین هست حکم اهل جهنم و حطایر آن و
 مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین مقدار فرموده دیر کا
 در این عالم مجدد و ردی که نصیب اهل مرتبه اول هست بثاز
 و هنگام گشته ببل فرض است بر مون باشد که بجزی جویده کار
 و علاوه ایشان را از اهل جهنم و حطایر آن و هرگاهه العیاد با
 راحل حب شیخی در جهد ارشان تأمل نمایند و احسن دخل
 شده و آبیه و آن جهنم محیطه بالکافرین در شان اوصاد
 است و مقبول نیست از احمدی مقامات معرفت سبعه
 مشیره و معرفت معاویه به برائت از اعداء این مرتب
 کلها دیر کا کسی شک و حکم برائت بکی از اعداء نمایند
 عذ است و امر بر اعظم دیگر زمان است که بتوان اشاره
 نمود و هرگاه کسی برآجود از اعداء این مرتب سبعه و ذر

آخز از عدو و تبر نفعه و صلیه بزرگ خوید هر آینه شرکت دارم
 بغايت صحبت دحال انکه شراعت سمح به ملک است
 و اخف از احروف کلمه باب در سخن بودن کلام تهه مازل
 نشده داین دلیل است شر امر قد عرف اول الباب
 آن ما حملکت لا یعلم آن بنا خدمت دعفه اد بسوان
 قبر و فشار آن د عالم بزخ دیوم بعثت و میزان و سراط
 و حساب و شئونات رضی محشر بجهی که در کتابات هلل
 سلام تهه عبدهم دارد شده فرض است و تفصیل هر آن است
 حجاب بعد است دعا نیکه در باب خانه ذکر نشود جامی پنج
 مرتبه عفوا و است که بعد اعدا ز قراست آن عمل باصل مول
 دین خود نموده دکان است این دعا کل آن اد عقام عفوا و
 در هر شان عالم بسیار و عدل خداوند بگش اهم کل شنا
 خراست داش را نیکه در این چهار طبق مقام صول

دین شده کلام را بگیر و اوراق شجره طوبیه بدان سلک کن
 باش، خود چشم سبیل محبت که نسآ، مونسه، مرآ شجره
 کافورند و جست دیازارایشان را بطرف عینی که لفظ
 بهین بطرف محبوب از حکم تبرغه ایشان شد و در هر حال مستعد شد
 اقصد باش که مررت از پستان ارگانیست و لفظ از دنیا و
 زمان رف آن بپوش که کل اینم و نیا در تردید یک ساعت از دار
 آخرت عذاب صفت است و در کل اشارات باقیان بشیش
 و حمد بیشین این است که ترسی از احمد با وجود خداوندی
 در طاعت و حکم او رخین ای اباب اربعه کافی است
 کل را در تمام عقائد و اقصد من در این المحظوظ بل شو
 قرآن مجید فوج محفوظ

پنجه

بعون هسرتبارک

در تاریخ یوم یکشنبه دوم شوال العلا، سنه ۱۱۳ هجری برابر
 با ۱۶ شهریور سنه ۱۳۴۵ خورشیدی در هرینه سوره طہ
 بقلم راسع استخاره گردید